

کلاوزویتس، اشمیت و رابطه‌ی میان جنگ و سیاست در دوران بین جنگ‌های جهانی و

امروز

ماسپی ویتکوفسکی

ترجمه: عرفان آقایی

اشاره مترجم: شعله‌های جنگ در منطقه روزبه‌روز مشتعل‌تر می‌شود و صلح نیز دور و دست‌نیافتنی جلوه می‌کند. جنگ و اخبارش سال‌هاست گریبان ساکنین خاورمیانه را گرفته و این همه‌جایی باعث شده از سرشت جنگ غافل شویم. از سوی دیگر، افول هژمونی آمریکا در منطقه و پررنگ شدن نقش چین در مناسبات خاورمیانه سبب شده توانایی بازیگران منطقه‌ای برای ایفای نقش مستقل افزایش یابد و این امر راه به پیدا شدن خطوط تعارض جدید برده است؛ این خطوط کماکان پرشکن و بعضاً ناپیدا هستند و برخی جنگ‌های ناشی از آن با جنگ‌های پراکسی سال‌های اخیر به‌کل متفاوت است. در سایر مناطق دیگر تعارضات در حال بالا گرفتن است و گاه در شکل شدیدترین شکل، یعنی جنگ، ظهور می‌کند. نمونه‌ی جنگ اوکراین نشان از جنبه‌های چالش‌برانگیز این اشکال نوین دارد که مرتبط است با شکل دائماً متغیر جنگ؛ به‌عبارتی با هر جنگ جدید، اشکال نوین جنگ ظهور می‌کند. در مورد اوکراین جنگی در میان است که هویت و اراده‌ی مردمان دوسوی جبهه در خطر است. در یک‌سو، روسیه بخشی از تجهیزات نظامی خود را از ایران و کره‌ی شمالی تهیه می‌کند و در سمت دیگر، اوکراین برای تامین اسلحه وابسته به ناتو است. این امر نشان می‌دهد که جنگ‌های جدید متکی بر حفظ و بسط اتحادهای نوین است. این اتحادها آمیخته‌ای از رئال‌پولتیک و ارزش‌های مشترکی هستند که طرفین هر اتحاد را به یک‌دیگر می‌چسباند: ارزش‌های غربی در برابر ارزش‌های پان‌اسلاوی؛ ارزش‌های غربی در برابر ارزش‌های خاورمیانه‌ای. برای ساخت جبهه‌ی صلح بایستی به جنگ و سرشت آن اندیشید و تلاش کرد نظریه‌ی جنگی متناسب با این اشکال نوین برپا کرد. این امر بدون تعمق در اثر دوران‌ساز کارل فون کلاوزویتس، اندیشمند پروس، غیرممکن است. کارل اشمیت در قرن بیستم تلاش کرد با استفاده‌ی خلاقه از میراث فکری کلاوزویتس نظریه‌ی جنگی برپا کند که با واقعیات زمانه‌ی خویش

تناظر داشته باشد. این مقاله تلاشی است در راستای پیگیری رد میراث فکری کلاوزویتس در نظریه‌ی جنگ کارل اشمیت و نشان دادن اهمیت رجوع به کلاوزویتس برای ساخت نظریه‌ی جنگی متناسب با زمانه‌ی ما.

چکیده: کارل فون کلاوزویتس میان دو جنبه‌ی بنیادین جنگ تمایز برقرار ساخت - جنبه‌ی وجودی و سیاسی. این جنبه‌ها در فلسفه‌ی کارل اشمیت نیز حاضرند. اشمیت از کلاوزویتس بهره جست تا برای انسان و سرشت او نظریه‌ای بسازد. هدف این نظریه همچنین فهم شکست آلمان در جنگ جهانی اول بود. من فلسفه‌ی اشمیت را به منزله‌ی نمونه‌ی بازتصاحب مدرن میراث کلاوزویتس تفسیر می‌کنم. بر آنم نشان دهم علی‌رغم منسوخ بودن فلسفه‌ی اشمیت، شیوه‌ی خوانش وی از کلاوزویتس کماکان امروزه نیز الهام‌بخش است. نیاز به «اشمیتی جدید» وجود دارد که قادر باشد نظامی را بیافریند و به مدد این نظام بینش کلاوزویتس را در پارادایمی مدرن ادغام کند.

کلید واژه‌ها: کارل اشمیت، کارل فون کلاوزویتس، فلسفه‌ی جنگ، فلسفه‌ی سیاسی، سرشت جنگ.

مقدمه

کارل فون کلاوزویتس^۱ و سون تزو^۲ عمدتاً بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان جنگ تمام تاریخ تلقی می‌شوند. آثار این دو را نه فقط محققین، تاریخ‌نگاران و افسران ارتش، بلکه مردمان عادی نیز می‌خوانند؛ مردمانی که می‌خواهند چیزهای بیشتری درباره‌ی استراتژی و دیگر مسائل مرتبط با جنگ بدانند. این عامه‌پسندی منجر شده اندیشه‌ی آنان اغلب ساده‌سازی و سهل‌پنداشته شود. این امر خطاست، زیرا آنان اندیشمندان برجسته‌ای هستند که تن به تحدید نمی‌دهند.

به عنوان مثال، فلسفه‌ی جنگ کلاوزویتس گاهی به گزاره‌ی معروف او فروکاسته می‌شود - «جنگ صرفاً ادامه‌ی سیاست با ابزاری دیگر است»^۳. اما، بعد از خواندن موشکافانه‌ی کتاب در باب جنگ و دیگر آثار کلاوزویتس، می‌توان نتیجه گرفت فلسفه‌ی جنگ کلاوزویتس به این سادگی‌ها هم نیست. به‌علاوه، حتی اگر بپذیریم جنگ و سیاست رابطه‌ای اساسی با یکدیگر دارند، می‌توان ملاحظه کرد که سرشت این رابطه در طول زمان تغییر می‌کند.

¹ Carl Von Clausewitz

² Sun Tzu

³ Carl von Clausewitz, On war, trans. Michael Howard and Peter Paret (Oxford: Oxford University Press, 2007), 28.

این مقاله با تحلیل فلسفه‌ی سیاسی کلاوزویتس از زاویه دید فیلسوف آلمانی قرن بیستمی، کارل اشمیت،^۴ آغاز می‌شود. پس می‌خواهم نشان دهم که می‌توانیم اندیشه‌ی کلاوزویتس را به‌مثابه‌ی نقطه‌ای آغازین یا الهام‌بخش برای درک ویژگی خاص رابطه‌ی میان سیاست و جنگ در جهان امروز در نظر بگیریم. نیاستی در باب جنگ را در افقی تاریخی بخوانیم یا صرفاً به کلاوزویتس به‌منزله‌ی اندیشمندی جهان‌شمول بپردازیم. می‌خواهم «مسیر سوم» جذب میراث کلاوزویتس را نشان بدهم؛ مسیری که ما را قادر می‌سازد از بینش کلاوزویتس در زمانه‌ی جنگ‌های هیبریدی و پراکسی بهره ببریم. یعنی در زمانه‌ی جنگ‌هایی که به‌کل متفاوت از جنگ‌های قرن هجدهم و نوزدهم هستند.

فلسفه‌ی سیاسی جنگ کلاوزویتس

در فلسفه‌ی غرب، سه شیوه‌ی اساسی برای اندیشیدن به جنگ وجود دارد که عبارت‌اند از: (۱) اخلاق جنگ؛ (۲) فلسفه‌ی سیاسی جنگ؛ (۳) متافیزیک جنگ. تاریخ مورد اول به دوران کهن و اوایل مسیحیت باز می‌گردد، دو مورد بعدی را کلاوزویتس بسط داد که تلاش می‌کرد تمامیت پدیده‌ی جنگ را فراچنگ آورد. نظریه‌ی او از چنان اهمیت برخوردار است که اکنون نمی‌توان بدون ارجاع به کلاوزویتس (خواه با نگرشی انتقادی و خواه با نگرشی مثبت) درباره‌ی جنگ فلسفه‌پردازی کرد.

هدف این مقاله تفسیر یا تحلیل کل فلسفه‌ی کلاوزویستی جنگ نیست. بلکه، می‌خواهم توجه را به برخی عناصر اصلی جلب کنم که پایه و اساس فهم وی از مفهوم جنگ را شکل می‌دهد. هدف از این کار مقایسه‌ی فلسفه‌ی جنگ کلاوزویتس با فلسفه‌ی جنگ اشمیت است.

در کتاب در باب جنگ سه تعریف ابتدایی از جنگ وجود دارد: جنگ به‌مثابه‌ی «ادامه‌ی مراوده‌ی سیاسی که با ابزار دیگر انجام می‌شود»؛^۵ جنگ به‌مثابه‌ی «کنشی زورمندانه»؛^۶ و در نهایت جنگ به‌مثابه‌ی «زورآزمایی دو نیروی زنده».^۷ این تعاریف متضاد نیستند و سه جنبه‌ی متفاوت پدیده‌ی جنگ را نشان می‌دهد. در تعریف اول، تاکید کلاوزویتس بر سرشت سیاسی جنگ است. در دیگر تعاریف، او توجه ما را به جنبه‌های متافیزیکی و وجودی [جنگ] جلب می‌کند. پژوهشگرانی مانند پیتِر پرت^۸ و تیمو پانکاکوسکی^۹ نشان می‌دهند

⁴ Carl Schmitt

^۵ همان

^۶ همان، ۱۳.

^۷ همان، ۱۶.

⁸ Peter Paret, Clausewitz and the state. The Man, His Theories, and His Times (New York: Oxford University Press, 1976), 421.

⁹ Timo Pankakoski, "Containment and intensification in political war: Carl Schmitt and the Clausewitzian heritage," History of European Ideas 43/ 6 (2017): 652-653.

کلاوزویتس در آثار ابتداییش تاکید بیشتری بر جنبه‌ی وجودی جنگ داشته، اما در آثار بعدی تاکیدش بیشتر به ویژگی‌های سیاسی آن سوق یافته است؛ به عبارتی بر ابزار بودن جنگ. اما این دو جنبه در فلسفه‌ی کلاوزویتس حضور دارند و باید هم‌پیوند گشته و به مثابه‌ی جنبه‌های متقابلاً پردکننده تلقی نشوند.

یک جنبه‌ی محوری نظریه‌ی جنگ کلاوزویتس «تثلیث برجسته‌ی» او است، که (۱) مشتمل بر خشونت و دشمنی (مرتبط با مردم)؛ (۲) احتمال، شانس و کنش آزاد (مرتبط با ارتش)؛ (۳) وضعیت جنگ به‌مثابه‌ی ابزار سیاست‌مداران (مرتبط با حکومت) است.

جنگ فراتر از مردی هزار چهره است که به سرعت مشخصه‌های خود را با یک مورد مفروض تطبیق می‌دهد. در مقام یک پدیده‌ی تام، گرایش‌های غالب جنگ همواره آن را بدل به تثلیثی پارادوکسیکال می‌سازد؛ تثلیثی که بخش اول آن شکل‌گرفته از دشمنی، نفرت و خشونت بدوی است که باید به‌مثابه‌ی یک نیروی طبیعی کور تلقی شود؛ بخش دوم آن شامل بازی شانس و احتمال است که در آن روح خلاقه آزاد است برای تاخت و تاز؛ و بخش سوم شامل آن عنصر انقیاد است که به‌مثابه‌ی ابزار سیاست است و به‌تنهایی آن را تابع عقل می‌سازد.^{۱۰}

این شکل مثلث‌وار تبیین کلاوزویتس از جنگ را به شکلی پیچیده درمی‌آورد. جنگ فعالیتی غیرخطی، ناپایدار و سیال است. گرچه این سه گرایش ریشه‌دوانده‌اند، در عین حال نیز تغییرپذیرند. کلاوزویتس از خلال مفهوم تثلیثش تلاش می‌کند به این فهم برسد: در زمان وقوع جنگ، همه‌ی جنگ‌ها در این گرایش‌ات مشابه اشتراک دارند، در عین حال هر جنگی متفاوت است.

برای کلاوزویتس، جنگ واقعی پدیده‌ای که ویژگی‌های مختص به خود دارد نیست. در نظر کلاوزویتس، جنگ پدیده‌ای نیست که تنها تابع قواعد خود باشد. او جنگ را کنشی سیاسی می‌پندارد، ولو آن که استفاده‌ی ابزاری از آن کار ساده‌ای نباشد. ایده‌ی کنش‌های زورمندانه می‌تواند به‌منزله‌ی اصلی هستی‌شناختی، حیاتی و نیروور^{۱۱} دیده شود، که گشتاور جنگ را بدان می‌بخشد. به هر روی، ابزاری بودن (که در تزامتداد و عنصر سوم تثلیث نشان داده می‌شود) اصلی تنظیم‌کننده فراهم می‌آورد که این نیروها را محدود می‌سازد؛ نیروهایی که در فصل مربوط به سه «اکستریم» شرح داده می‌شود.^{۱۲}

تیمو پاناکوسکی تاکید می‌کند که استدلال برای سرشت سیاسی جنگ به معنای افسار زدن بر گرایش‌های تشدیدکننده‌ای است که به صورت ذاتی در بسیاری از جنگ‌ها وجود دارند، خاصه در جنگ‌های پارتیزانی و

¹⁰ Clausewitz, On war, 30.

¹¹ energetic

داخلی.^{۱۳} متقابلاً، فردریش انگلس و سایر نظریه‌پردازان مارکسیست استدلال می‌کنند که نظریه‌ی کلاوزویتس ممکن است منجر به تشدید جنگ شود، چون برپا کردن جنگ‌ها را به نام برخی از منافع طبقه‌ی حاکمه توجیه می‌کند.^{۱۴}

هرفردید مونکلر نقطه‌نظر جالب دیگری در باب فلسفه‌ی سیاسی جنگ کلاوزویتس ارائه می‌دهد. او هر دو دیدگاه وجودی و سیاسی جنگ را ابزاری برای آگاه‌شدن بیشتر یک ملت از هویت خویش می‌انگارد.^{۱۵} بنابراین جنگ به‌مثابه‌ی برترین شکل سیاست انگاشته می‌شود، نه ابزار سیاست. در حالی که سوژه‌ی سیاسی در دیدگاه ابزاری ثابت می‌ماند، تفسیر «وجودی» بالقوگی جنگ برای دگرگون ساختن موقعیت‌های تاریخی و آفرینش هویت‌های سیاسی جدید را شرح می‌دهد.

نظریه‌ی جنگ کلاوزویتس فضای زیادی برای کاوش و الهام گرفتن باقی می‌گذارد. یکی از اندیشمندانی که تحت تاثیر فلسفه‌ی جنگ او قرار داشت کارل اشمیت بود که توجه زیادی به مسئله‌ی رابطه‌ی میان جنگ و سیاست مبذول داشته است. به علاوه، برخی از پژوهشگران مانند بازیل لیدل هارت^{۱۶} کلاوزویتس را متهم به تبلیغ پدیده‌ی جنگ تام^{۱۷} می‌کنند که به نظر می‌رسید جنگ بزرگ [جنگ جهانی اول] نمود غایی آن است. بنابراین بسیار جالب است ببینیم کارل اشمیت، فیلسوف فعال در طول دوران پس از جنگ جهانی اول و پس از آن، چگونه به نظریه‌ی کلاوزویتس می‌نگریست.

کارل اشمیت و آلمان پسا جنگ

اشمیت از برای نظریه‌ی آنتاگونیزم سیاسی‌اش شهره است. در رساله *مفهوم/امر سیاسی*، او استدلال می‌کند که انسان‌ها به‌طور طبیعی به دو گروه تقسیم می‌شوند: دوستان و دشمنان؛ نخستین تمایز سیاسی. تاکید بر این نکته مهم است که دشمن فقط هم‌اورد یا رقیب نیست، بلکه دربردارنده‌ی یک تهدید واقعی وجودی هم برای افراد و هم برای جوامع است. کل نظریه‌ی دولت اشمیت بر مبنای این ایده ساخته شده است.

تمایزه ویژه‌ی سیاسی که می‌توان کنش‌ها و انگیزه‌های سیاسی را بدان فروکاست، تمایز میان دوست و دشمن است. این تمایز تعریفی را به معنای قسمی معیار ارائه می‌دهد و نه به معنای تعریفی جامع یا تعریفی که نشان‌دهنده محتوایی جوهری است. تا آن‌جا که این تمایز از معیارهای دیگر نشئت نگرفته است، آنتی‌تر

¹³ Pankakoski, "Containment and intensification in political war", 653.

¹⁴ See Azar Gat, "Clausewitz and the Marxists: Yet Another Look," *Journal of Contemporary History* 27/ 2 (1992): 372.

¹⁵ Herfried Münkler, *Über den Krieg. Stationen der Kriegsgeschichte im Spiegel ihrer theoretischen Reflexion* (Weilerswist-Metternich: Velbrück Wissenschaft, 2008), 105-15.

¹⁶ Basil H. Liddell Hart, *The Ghost of Napoleon* (London: Faber and Faber, 1933), 120.

¹⁷ total war

دوست و دشمن متناظر با معیارهای نسبتاً مستقل آنتی‌تزه‌ای دیگر است: خیر و شر در سپهر اخلاقیات، زیبا و زشت در سپهر استتیک و...^{۱۸}

اشمیت هوادار قدرت حاکمه‌ی توانمند و وحدت تام دولت است. در دیدگاه او، حاکم، یعنی راس دولت، فردی است که می‌تواند تصمیم بگیرد سازوکار قانون را به تعلیق درآورد یا وضعیتی اضطراری وضع کند. او امتیاز ویژه‌ی اساسی دیگری را نیز برای حاکم طرح می‌کند: حاکم می‌تواند در مورد کیستی دوست و دشمن تصمیم بگیرد، حاکم همچنین می‌تواند مهم‌ترین تصمیمات سیاسی را بگیرد. به همین دلیل، فلسفه‌ی اشمیت همچنین ذیل عنوان «تصمیم‌گرایی» نیز شناخته می‌شود. تمام فعالیت‌های باقی‌مانده‌ی قدرت حاکمه می‌تواند به آماده بودن برای نبرد علیه دشمن فروکاسته شود، ولو آن‌که شعله‌های جنگ هرگز بالا نگیرد.

کماکان، جنگ برای اشمیت «رزمی مسلحانه میان موجودیت‌های سیاسی سازمان‌یافته»^{۱۹} و «شدیدترین پیامد دشمنی»^{۲۰} است. با وجود این، فلسفه‌ی سیاسی وی گاهی اوقات اشتباه فهمیده می‌شود. اشمیت فردی جنگ‌طلب نیست. او فقط ادعا می‌کند خطر وجودی پایداری در سرشت بشر نهفته است و دولت برای بقا بایستی همواره آماده‌ی نبرد باشد. جنگ هدف و آرمان سیاست نیست. جنگ فقط یکی از پیامدهای بالقوه‌ی دشمن‌گزینی است. گرچه این واقعیت تغییر نمی‌کند که بر طبق نظریه‌ی اشمیت، امکان واقعی نبرد تا سر حد مرگ که از تمایز میان دوست و دشمن حاصل می‌شود، [پیش]شرطی برای ظهور هرگونه سیاست است.

جنگ امروزه نیز کماکان شدیدترین امکان‌هاست. می‌توان گفت مورد استثنایی [وضعیت اضطراری] دارای معنای تعیین‌کننده‌ی ویژه‌ای است که پرده از هسته‌ی این مسئله برمی‌دارد. زیرا فقط در رزم^{۲۱} واقعی است که شدیدترین نتیجه‌ی گروه‌بندی دوست و دشمن آشکار می‌شود. از این امکان نهایی، تنش خصوصاً سیاسی زندگی بشری حاصل می‌شود. جهانی که در آن امکان جنگ به کلی از میان رفته باشد، یعنی جهانی کاملاً صلح‌آمیز، جهانی بدون تمایز دوست و دشمن و از این رو جهانی بدون سیاست خواهد بود.^{۲۲}

^{۱۸} کارل اشمیت، مفهوم امر سیاسی، ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی، ص ۲۳، نشر ققنوس، ۱۳۹۳. [با اندکی تغییر] عمده‌ی نقل‌قول‌های امر سیاسی از ترجمه‌ی فوق برگرفته‌شده‌اند. گرچه در بیشتر موارد در ترجمه‌ی فوق کمابیش دست برده‌ام. -م

^{۱۹} همان صفحه‌ی ۳۲.

^{۲۰} همان صفحه‌ی ۳۳.

^{۲۱} combat: توجه داشته باشید که این واژه معادل واژه‌ی آلمانی Gefecht است که رزم ترجمه کرده و برای معادل engagement معادل درگیری را گذاشته‌ام، زیرا که در واژه‌نامه‌ی علوم نظامی میان «درگیری» و «رزم» تفاوت چشم‌گیری وجود دارد. -م

^{۲۲} همان صفحه‌ی ۳۵.

فیلسوف آلمانی وحدت مطلقه‌ی دولت را اصل قرار داد. فارغ از آن که دولت یک دموکراسی، دیکتاتوری یا اولیگارشی است، باید همواره به دست یک اراده رهبری شود. اشمیت دشمن قسم خورده‌ی پارلمان‌گرایی^{۲۳} و لیبرال دموکراسی بود.^{۲۴}

برای فهم درست فلسفه‌ی اشمیت، بسیار مهم است نگاهی بیان‌دازیم به موقعیتی تاریخی که وی در آن نظریه‌ی خویش را خلق کرد. آثاری که بدان‌ها ارجاع می‌دهم در دوره‌ی میان دو جنگ جهانی نوشته شدند. بازه‌ی زمانی میان دو جنگ دورانی سخت در تاریخ آلمان بود و ملت آلمان تلاش می‌کرد شکستش در جنگ جهانی اول را پشت سر بگذارد. هدف این تلاش بازیابی ملی بود. بحران اقتصادی مانع بازیابی ملی بود و مفاد معاهده‌ی ورسای^{۲۵} راه به وخامت بیشتر این بحران برد. بسیاری از مردم می‌خواستند بدانند مسئول شکست کیست، چون در پایان جنگ ارتش آلمان کماکان در قلمروی دشمن قرار داشت.

یکی از عامه‌پسندترین نظریات آن زمان اسطوره‌ی خنجر از پشت زدن [*Dolchstoßlegende*] بود. بر طبق این نظریه، شکست نظامی نتیجه‌ی «خیانت» سوسیالیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها بود، که انقلاب را آغاز کردند و این انقلاب منجر به کناره‌گیری قیصر شد.^{۲۶} امروزه می‌دانیم در سال ۱۹۱۸، وضعیت در جبهه‌ها بحرانی بود،^{۲۷} اما در جمهوری وایمار اسطوره‌ی شکست‌ناپذیر بودن ارتش آلمان بسیار شایع بود.

نظریه‌ی دشمن داخلی اشمیت در اصل هم‌راستا با اسطوره‌ی خنجر از پشت زدن است. و اصل گرفتن فرضیه‌ی وحدت مطلقه‌ی دولت را می‌توان تلاشی برای جلوگیری از شکست در آینده پنداشت. این مسئله همچنین می‌تواند به ما در فهم تصمیم اشمیت برای حمایت از هیتلر و نازی‌ها که ایده‌ی «رهبری»^{۲۸} را به همراه داشتند، کمک کند. البته، نمی‌خواهم فلسفه‌ی اشمیت را به این موقعیت‌های تاریخی فروکاهم. هرچند، احتمال آن که دوره‌ی تاریخی زندگی اشمیت تاثیر زیادی بر او داشته و نقطه عطف مهمی برای او بوده، زیاد است. ژوزف دلبیو. بندرسکی (کسی که آثار اشمیت را از نقطه‌نظری روان‌شناختی تحلیل کرده است) در کنار نظریه‌پردازانی دیگر، چنین تفسیری را طرح می‌کند:

²³ parliamentarism

^{۲۴} بنگرید به:

Carl Schmitt, *Die geistesgeschichtliche Lage des heutigen Parlamentarismus* (Berlin: Duncker & Humblot, 2017 [1923]).

²⁵ Treaty of Versailles

^{۲۶} بنگرید به:

Boris Barth, *Dolchstoßlegenden und politische Desintegration. Das Trauma der deutschen Niederlage im Ersten Weltkrieg 1914-1933* (Düsseldorf: Droste, 2003).

^{۲۷} بنگرید به:

Alexander Watson, *Enduring the Great War. Combat, Morale and Collapse in the German and British Armies, 1914-1918* (Cambridge: Cambridge University Press, 2008), 184-231.

²⁸ Führer

جست‌وجوی امنیت، که بعدها به مثابه‌ی اصل زیربنایی نظریه‌ی حقوقی و سیاسی اشمیت شناخته شد، بیش از واکنشی صرف به دهه‌ها بحران و فاجعه‌ی ناشی از جنگ جهانی اول بود. این مرتبط با شخصیت و چهارچوب روحی او بود که بسیار قبل از شعله‌ور شدن جنگ شکل گرفته بود. او قهرمانی نبود که جهان را به چالش می‌کشد، بلکه فردی بود که از این جهان عقب نشست و به جست‌وجوی راهی پرداخت برای گریز از فشارها، خطرات و فراز و نشیب‌های زندگی یا محافظت از خود در برابر آن‌ها. شاید پرتکرارترین عبارت در خاطرات وی *Angst vor* (ترسیدن از، نگرانی درباره‌ی) باشد. چنین نگرش آمیخته به ترس و تردیدی منجر به خوش‌بینی در اندیشه سیاسی نمی‌شود.^{۲۹}

نظریات اشمیت در آلمانِ دوران بین دو جنگ بسیار تاثیرگذار بودند. اما رابطه‌ی میان اندیشه‌ی او و اندیشه‌ی کلاوزویتس چیست؟

اشمیت و کلاوزویتس: شباهت‌ها و تفاوت‌ها

بازسازی مختصر فلسفه‌ی سیاسی اشمیت نشان می‌دهد که او بر مسائل بسیاری که کلاوزویتس آن‌ها را تحلیل کرده بود، دست می‌گذارد و موافق است که جنگ و سیاست ارتباط تنگانی با یکدیگر دارند. با وجود این، اشمیت به ندرت به نویسنده‌ی کتاب در باب جنگ ارجاع می‌دهد. معروف‌ترین اظهارنظر او در باب کلاوزویتس در نسخه‌ی اولیه مفهوم/امر سیاسی وجود دارد:

جنگ همچون عبارت معروفی که عمدتاً نقل شده «ادامه‌ی جنگ با ابزار دیگر نیست»؛ جنگ طبیعتاً هدف و غایت سیاست نیز نیست، بلکه پیش‌فرضی (که همواره به مثابه‌ی امکان واقعی حاضر است) است که کنش انسانی را به شیوه‌ای سرشت‌نما تعیین می‌کند و بدان معنای سیاسی به‌خصوصی می‌بخشد.^{۳۰}

این اظهار نظر می‌تواند ما را بدان وادارد که فکر کنیم اشمیت یکی از مهم‌ترین ایده‌های کلاوزویتس، یعنی تز امتداد، را کنار می‌گذارد. اما اگر این اظهار نظر را در بستری گسترده‌تر در نظر بگیریم، به نتایج ذیل خواهیم رسید: فلسفه‌ی جنگ اشمیت حقیقتاً مشابه فلسفه‌ی جنگ کلاوزویتس است و اندیشه‌ی اشمیت را می‌توان حتی به‌مثابه‌ی پذیرش فعالانه‌ی میراث کلاوزویتس درک کرد؛ میراثی که هیچ‌کدام از نظریه‌پردازان جنگ آلمانی نمی‌توانستند از آن چشم‌پوشی کنند. علاوه بر آن، او در کتاب *politik* (۱۹۳۶) نگرشی متفاوت نسبت به تز امتداد نشان می‌دهد. در این متن، او جنگ را «ادامه‌ی مراوده‌ی سیاسی با درگیر کردن ابزار متفاوت»^{۳۱}

²⁹ Joseph W. Bendersky, "Schmitt's Diaries," in *The Oxford Handbook of Carl Schmitt*, ed. Jens Meierhenrich and Oliver Simons (New York: Oxford University Press, 2017), 121-122.

³⁰ Carl Schmitt, "Der Begriff des Politischen," *Archiv für Sozialwissenschaft und Sozialpolitik* 58 (1927): 8. As cited in Timo Pankakoski, "Containment and intensification in political war," 657.

³¹ Carl Schmitt, "Politik," in *Staat, Grossraum, Nomos: Arbeiten aus den Jahren 1916-1969*, ed. Günter Maschke (Berlin: Duncker & Humblot, 1995), 137.

توصیف می‌کند. همچنین، در نسخه‌ی دوم مفهوم/امر سیاسی اظهارنظرِ پیش‌تر ذکر شده درباره‌ی کلاوزویتس دگرگون می‌شود:

نبرد نظامی به خودی خود، چنان که جمله‌ی معروف کلاوزویتس عمدتاً به اشتباه نقل شده، «دامه‌ی سیاست با ابزار دیگر» نیست. جنگ قواعد و نقطه‌نظر تاکتیکی و استراتژیکی و چیزها دیگر خود را دارد، اما همه‌ی آن‌ها متضمن آن است که تصمیم سیاسی درباره‌ی کیستی دشمن از قبل گرفته شده باشد.^{۳۲}

می‌توانیم بپذیریم که هر دوی این فیلسوفان میان جنگ و سیاست تمایز برقرار می‌کنند و هر دوی آنان جنگ را نوعی ابزار سیاست در نظر می‌گیرند. اشمیت در یکی از پاراگراف‌های مفهوم/امر سیاسی این را تصدیق می‌کند:

جنگ، به‌مثابه‌ی شدیدترین ابزار سیاسی، امکانی را آشکار می‌کند که در ذیل هر ایده‌ی سیاسی قرار دارد، یعنی تمایز میان دوست و دشمن. این مسئله تا جایی معقول به نظر می‌رسد که این تمایز درون بشریت حقیقتاً حاضر یا حداقل به صورت بالقوه ممکن باشد.^{۳۳}

بند فوق نشان می‌دهد که تاملات اشمیت حولِ رابطه‌ی میان جنگ و سیاست مبتنی بر تزی هستی‌شناختی است، یعنی مبتنی بر تمایز میان دوست و دشمن. این مسئله پرسش مهم جدیدی ایجاد می‌کند: آیا اشمیت و کلاوزویتس دارای فرضیات هستی‌شناختی مشابهی‌اند؟

دشمنی، که مقوله‌ای اساسی در فلسفه‌ی اشمیت است، جایگاه خود را در نظام کلاوزویتس دارد. دشمنی یکی از عناصرِ تثلیثِ جنگِ کلاوزویتس است. هرچند، نویسنده‌ی در باب جنگ این دشمنی را متفاوت از اشمیت می‌فهمد. در نظر اشمیت، دشمنی در اس و اساس سیاست نفهته است. کلاوزویتس دشمنی را «نوعی زور طبیعی کور»^{۳۴} تلقی می‌کند که باید امر سیاسی (یعنی سپهر «عقل تنها»^{۳۵}) محدودش سازد. پس می‌توان مشاهده کرد که ممکن است اشمیت و کلاوزویتس بر سر وجود نوعی دشمنی در سرشت بشر توافق داشته باشند، اما بر سر عمق ریشه‌های این دشمنی در سپهر سیاسی توافق ندارند. تیمو پانکاکوسکی دیدگاه ذیل را طرح می‌کند: «ایده‌ی جنگ سیاسی اشمیت را می‌شود، در عوض نوعی انحراف آشکار، به منزله‌ی نسخه‌ی رادیکالیزه‌شده‌ی نظریه کلاوزویتس خواند»^{۳۶} و به‌نظرم دیدگاه پانکاکوسکی بسیار جالب است. نگارنده‌ی

³² Schmitt, *The Concept of the Political*, trans. Georg Schwab, 33-34.

³³ همان صفحه‌ی ۳۵ الی ۳۶.

³⁴ Clausewitz, *On war*, 30.

³⁵ همان

³⁶ Pankakoski, "Containment and intensification in political war," 650.

مفهوم/امر سیاسی تلاش می‌کند نشان دهد که دشمنی نه تنها در سطح مردم بلکه در سطح حکومت نیز حاضر است.

هرچند، این تنها نقطه‌ی افتراق کلاوزویتس و اشمیت در سطح سیاسی و هستی‌شناختی نیست. بیاید به مسئله‌ی سرشت دشمنی نیز از این جهت نگاه کنیم. البته، اشمیت تصدیق می‌کند که دشمنی دربردارنده‌ی چند قسم جنبه‌ی وجودی و غیرعقلانی است، که این مسئله او را به کلاوزویتس نزدیک‌تر می‌کند. به هر حال، مسئله پیچیده‌تر از آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد است.

هیچ مقصود عقلانی، هیچ هنجاری هر قدر هم که صحیح باشد، هیچ برنامه‌ای هر قدر هم که ستایش‌برانگیز باشد، هیچ آرمان اجتماعی‌ای هر قدر هم که زیبا باشد، هیچ قانون‌مندی یا مشروعیتی وجود ندارد که بتواند کشتن انسان‌ها به دست یک‌دیگر را با این دلایل توجیه کند. اگر نوعی خطر وجودی نسبت به زندگی انگیزه‌ی نابود کردن جسمانی این‌چنینی زندگی انسان نباشد، به هیچ ترتیبی نمی‌توان آن را توجیه کرد. به همین ترتیب جنگ را نمی‌توان با هنجارهای قضایی و اخلاقی توجیه کرد. اگر واقعاً دشمنانی، در معنای وجودی که در اینجا مقصودمان است، وجود دارند، آن‌گاه دفع و مبارزه‌ی جسمانی آن‌هم فقط به‌لحاظ سیاسی می‌تواند توجیه شود.^{۳۷}

با وجود این، تمام ایده‌ی حاکمیت اشمیت مبتنی بر این فرض است که حاکم قادر به تصمیم‌گیری در مورد کیستی دوست و دشمن است. تنش میان این دو نگرش نسبت به دشمنی وجود دارد. در یک سو، دشمنی در سرشت بشر ریشه دارد که به این ترتیب دشمنی بر شدیدترین درجه‌ی جدایی دلالت دارد. اما در سوی دیگر، روابط دوست و دشمن تابع تصمیمات سیاسی است. و این معنای دوم دشمنی به‌نظر برای اشمیت مهم‌تر است. برای کلاوزویتس، دشمنی چنین نقش مهمی در سطحی سیاسی ایفا نمی‌کند. در خصوص این مسئله، کلاوزویتس نزدیک به فلسفه‌ی روشننگری باقی می‌ماند و باور دارد سپهر سیاسی سپهر عقلانیت است.

با وجود این، شباهت‌هایی میان این دو نقطه‌نظر وجود دارد، زیرا برای اشمیت به تابعیت درآوردن رابطه‌ی دوست-دشمن ذیل سپهر امر سیاسی با هدف اجتناب از جنگ داخلی و سایر فوران‌های خشونت افسارگسیخته صورت می‌گرفت. اشمیت به عقلانی بودن جنگ باور نداشت، بلکه به اقتدار قدرت حاکمه باور داشت. به‌راستی هدف یکسان است.

کلاوزویتس خوانی به شیوه‌ای اشمیتی

فلسفه‌ی جنگ اشمیت را بنابراین می‌شود همچون نسخه‌ی رادیکالیزه‌شده نظریه‌ی کلاوزویتس در نظر گرفت. اشمیت در دوران پرتلاطم میان دو جنگ جهانی می‌زیست و منتقد برخی از رویدادهای بازه‌ی میان دو جنگ بود - به عنوان مثال، تاسیس جامعه‌ی ملل^{۳۸} و ظهور امپریالیسم ایالات متحده که او آن را به‌مثابه‌ی قسمی یونیورسالیسم^{۳۹} جعلی می‌فهمید که مقصودش نابودی موقعیت آلمان است.

او فلسفه‌ای سیاسی آفرید که به خودش در مبارزه با این گرایش‌های جدید و ارائه‌ی یک شیوه بدیل برای فهم واقعیت جدید قرن بیستم کمک می‌کرد. این فلسفه‌ی سیاسی مرهون دو متفکر یعنی تامس هابز^{۴۰} و کارل فون کلاوزویتس بود. هابز برای او الهام‌بخش تصمیم‌گرایی و وحدت دولت بود و کلاوزویتس منبع الهام اصلی او برای فلسفه‌ی جنگ و دشمنی. هرچند، باید اشاره شود که اشمیت هرگز مقلدی صرف نبود. او از متفکران دیگر، به منظور آفرینش فلسفه‌ای جدید، خلاقانه الهام می‌گرفت. قرار بود این فلسفه‌ی نوین به ضروری‌ترین پرسش‌های مرتبط با سرشت دولت و انسان پاسخ دهد.

در نهایت، فلسفه‌ی اشمیت، یا حداقل برنامه‌ی ایجابی او که مبتنی بر تصمیم‌گرایی و وحدت تام دولت بود کنار گذاشته شد. بعد از جنگ جهانی دوم، از اندیشیدن حول امر سیاسی در بستر دشمنی و دولت مطلقه استقبال نمی‌شد. نظم بین‌المللی نیز تغییر کرد. جهان به سطه‌ی دو بلوک درآمد و حتی نقش دولت‌ملت‌ها در اروپا زوال یافت. نظریه‌ی اشمیت منسوخ شد.

اشمیت در رساله‌ی نظریه‌ی پارتیزان تلاش کرد فلسفه‌ی خود را با این بستر جدید سازگار سازد،^{۴۱} اما این اثر مانند آثار اولیه‌اش پیشگامانه نبود و حداقل به زعم من، موفق نشد به جوهر واقعیت پس‌جنگ دست یابد. در این کتاب، از سویی ادعا می‌کند پارتیزان‌ها در حال حذف تمایزات میان نظم و بی‌نظمی یا قانون‌مندی و بی‌قانونی هستند و برزخ رو به زوال را بدتر می‌کنند. و در سوی دیگر، پارتیزان‌ها را همچون کسانی که دشمنان سیاسی واقعی دارند و بیشترین شدت درگیری سیاسی را بازتاب می‌دهند، ترسیم می‌کند. و برای بیش‌ازپیش پیچیده‌تر کردن مسئله، پارتیزان بودن را یکی از نمودهای امر سیاسی در دوران سیاست‌زدایی لیبرال در نظر گرفت. می‌توانیم بگوییم او می‌خواست واقعیت جدید را به شیوه‌ی قدیمی تحلیل کند و این از آغاز محکوم به شکست بود.

³⁸ League of Nations

³⁹ مترجمین عمده‌تاً معادل جهان‌شمولی را برای این عبارت به کار می‌برند، اما باید توجه داشت که این عبارت برگرفته از عبارت لاتین *universium* است که بخش اول آن به معنای یکه و بخش دوم آن به معنای شدن است، مفهوم متبادر شده از این عبارت را می‌توان جمع شدن اجزای متفاوت در یک کل واحد دانست، قسمی یکی شدن. از این رو از گذاشتن معادل‌های متداول صرف‌نظر کردم. -م

⁴⁰ Carl Schmitt, *Der Leviathan in der Staatslehre des Thomas Hobbes* (Stuttgart: Klett-Cotta, 2015 [1938]).

⁴¹ Carl Schmitt, *Theorie des Partisanen. Zwischenbemerkung zum Begriff des Politischen* (Berlin: Duncker & Humblot, 2006 [1963]).

حتی اگر تایید کنیم که هم اولین تلاش و هم دومین تلاش اشمیت برای آفرینش یک فلسفه‌ی جنگ شکست خوردند،^{۴۲} امروزه کماکان می‌توانیم چیزهایی از او بیاموزیم. هرچند، این آموختن مستقیماً راجع به محتوای فلسفه‌ی اشمیت نیست بلکه مرتبط به شیوه‌ی خاص اندیشیدن و استفاده‌ی وی از دیگر فیلسوفان به‌سان یک منبع الهام است.

در جهان امروز، جنگ به خودی خود دیگر ابزار مشروع دولت در سیاست خارجی نیست و این دقیقاً همان چیزی است که اشمیت از آن واژه داشت. حتی پارتیزان بودن نیز دیگر نقش برجسته، مانند دوران جنگ سرد، ایفا نمی‌کند. گرچه، نمی‌توانیم بگوییم در دوره‌ی «صلح جاودان» به‌سر می‌بریم. کماکان تعارضات زیادی در بسیاری از مناطق دنیا از جمله اروپا وجود دارد. آیا کلاوزویتس می‌تواند منبع الهام فلسفی سودمندی باشد و به ما در فهم این واقعیت سیاسی پیچیده کمک کند؟

فکر کنم جواب مثبت است. برای آفرینش یک فلسفه‌ی جنگ نوین، بایستی به ریشه‌های اندیشه‌ی کلاوزویتس بازگردیم. من چنین نظریه‌ی منسجمی در اختیار ندارم، اما می‌توانم برخی از نقاط آغازین چنین نظریه‌ای را نشان دهم.

بگذارید بازگردیم به تثلیث کلاوزویتس. اشمیت بر عنصر دشمنی متمرکز است، اما به‌نظرم اکنون باید بر عنصر سیاسی تمرکز کنیم؛ عنصری که کلاوزویتس آن را مرتبط با عقل می‌داند. و یکی از اهداف فلسفه‌ی لیبرال مدرن نیز پیوند زدن عقل به سیاست است، به خصوص به آنچه به اصطلاح «عقل عمومی»^{۴۳} خوانده می‌شود. می‌توانیم این ارتباط را در آثار افرادی به مانند جان راولز^{۴۴} و یورگن هابرماس^{۴۵} بیابیم. فرمان عقل عمومی^{۴۶} تقریباً جنگ سنتی را غیرممکن می‌سازد. بدین خاطر جنگ مجبور است شکل نوعی عملیات انسانی یا حافظ صلح به خود گیرد. امروزه، فلسفه‌ی اخلاق‌مدار جنگ^{۴۷} را می‌توان دردندان اخلاقی‌سازی و عقلانی‌سازی لیبرال سیاست در نظر گرفت. اما این گزاره حق موضوعی به این بزرگی را ادا نمی‌کند. با این همه، این عقلانی‌سازی سیاست و جنگ هرگز به موفقیت کامل نرسیده است.

^{۴۲} برای نقد با جزئیات‌تر فلسفه‌ی جنگ اشمیت بنگرید به:

Carl Schmitt's Concepts of War: A Categorical Failure, in The Oxford Handbook of Carl Schmitt, ed. Jens Meierhenrich and Oliver Simons, 117-146.

^{۴۳} public reason

^{۴۴} بنگرید به:

The law of peoples, (Cambridge: Harvard University Press, 1999) and idem, Political liberalism (New York: Columbia University Press, 1993).

^{۴۵} بنگرید به:

Jürgen Habermas, Theorie des kommunikativen Handelns (Frankfurt am Main: Suhrkamp, 1981).

^{۴۶} public reason

^{۴۷} ethics-centered philosophy of war

این جا نقطه‌ای است که مجدداً به اشمیت بازمی‌گردیم. ممکن است فلسفه‌ی سیاسی دشمنی‌مدار اشمیت نادرست باشد، اما هشدار او که لیبرالیسم فقط می‌تواند پرده‌ای بر دشمنی میان مردمان کشد و نه بر آن غلبه کند، امروزه کماکان به‌جاست.^{۴۸} فلسفه‌ی نوین جنگی که در ذهن دارم، ممکن است عقل‌مدار باشد، اما باید تعادلی میان سه عنصر تثلیث کلاوزویتس بیابید، تعادلی که می‌تواند به ما در فهم واقعیت سیاسی مدرن و رویکردی که نسبت به جنگ ایجاد می‌کند، یاری رساند. جالب آن‌که کلاوزویتس از این نقطه‌نظر پشتیبانی می‌کند؛ کلاوزویتسی که می‌نویسد:

نظریه‌ای که یکی از این جنبه‌ها را کتمان کند یا به دنبال برقراری رابطه‌ای دلخواه میان آنان باشد با واقعیت به‌قدری دچار تعارض می‌شود که صرفاً به همین دلیل کاملاً بی‌مصرف می‌شود. بنابراین وظیفه‌ی ما بسط نظریه‌ای است که تعادل میان این سه گرایش را حفظ کند؛ به‌مانند جسمی که میان سه آهن‌ربا معلق است.^{۴۹}

کارل اشمیت در تلاش بود این تعادل را در قرن بیستم پیدا کند و حال ما بایستی این تعادل را در قرن بیست‌ویکم بیابیم. در نهایت بایستی به خاطر داشته باشیم که حتی در صورت یافتن این تعادل، کماکان باید در فلسفه‌ی سیاسی منسجم و جامع‌تری ادغام شود.^{۵۰}

نتیجه‌گیری

رمون آرون در اثر معروف کلاوزویتس: فیلسوف جنگ اظهار می‌کند که «می‌توانید به آن‌چه می‌خواهید در رساله [در باب جنگ] برسید، کافی است با غرض شخصی چند نقل‌قول برگزینید».^{۵۱} البته که تا حدی این گزاره موجه است، اما اعتقاد دارم مادامی که تلاش نمی‌کنیم نشان دهیم ایده‌ی کلاوزویتس شبیه ما است، خیلی هم گزاره‌ی بدی نیست. در عوض، ما باید با نظرات او به‌مثابه‌ی منبع الهامی برای آفرینش نظریه‌ی خودمان رفتار کنیم.

^{۴۸} شانتال موف، فیلسوف چپ‌گرای مدرن، که به خاطر نقدهایش بر لیبرالیسم و استفاده‌ی انتقادی از آثار اشمیت در اراده‌ی رادیکال‌سازی دموکراسی مدرن شهره است - آن‌چه که وی «کثرت‌گرایی آگونیستی» می‌نامد بازتفسیری است از تمایز میان دوست و دشمن اشمیت. بنگرید به:

The Challenge of Carl Schmitt, ed. Chantal Mouffe (London and New York: Verso, 1999).

^{۴۹} Clausewitz, On war, 31.

^{۵۰} رنه ژرار شیوه‌ی دیگری از خواندن کلاوزویتس را پیشنهاد داد و تلاش کرد تا نگرش‌های کلاوزویتسی را با نظریه‌های هستی‌شناختی سپربلا و میل میمیتیک خود وفق دهد. وی اظهار می‌کند که جنگاوری مدرن به بالاترین سطح شدت و وسعت خود می‌رسد که نهادهای سیاسی دیگر قادر به کنترل آن نیستند. این هستی‌شناس فرانسوی در مورد خطرهای آخرالزمانی‌ای که بر فراز دنیا در گردشند هشدار می‌دهد. بنگرید به:

Rene Girard, Achever Clausewitz (Paris: Carnets Nord, 2007).

^{۵۱} Raymond Aron, Clausewitz. Philosopher of war, trans. Christine Booker and Norman Stone (London: Routledge, 1983), 235.

این کاری است که اشمیت انجام داد. هرچند، فلسفه‌ی اشمیت از بسیاری جهات شبیه فلسفه‌ی کلاوزویتس است، اما او تلاش نکرد از سندیت نویسنده‌ی در باب جنگ برای توجیه ادعاهای خود استفاده کند. اشمیت متأثر از کلاوزویتس بود، اما به هیچ وجه مقلدی صرف نبود. اشمیت موضع خود را از طریق مشاجره‌ی فکری درونی خویش با نظریه‌ی کلاوزویتس روشن ساخت. باور دارم که چنین نگرشی امروزه نیز باید دنبال شود.

نظریه‌ی جنگ کلاوزویتس، به‌خصوص «تثلیث فوق‌العاده [ی-جنگ]» و تز امتداد، به نظر می‌رسد مبنای خوبی برای فلسفه‌های گوناگون جنگ باشند. کارل اشمیت در تلاش بود در دوران بین دو جنگ از این مفاهیم برای آفرینش فلسفه‌ی خویش استفاده کند و باور داشت فلسفه‌اش متناظر با سرشت جنگ و سیاست در آن زمان بود. باور دارم امروزه وظیفه‌ای مشابه داریم. جنگ‌ها و واقعیت سیاسی مدرن به شدت پیچیده‌اند، اما میراث کلاوزویتس منبع الهام خوبی نه فقط برای استراتژی، بل برای فلسفه است.

از این‌رو، کتاب‌هایی نظیر کلاوزویتس در قرن بیست‌ویکم^{۵۲} بسیار مهمند، اما به‌نظرم این کتاب‌ها تنها گامی ابتدایی به سوی یک فلسفه‌ی جنگ نوین هستند. به «اشمیتی نوین» نیاز داریم. نیاز به فردی داریم که چگونگی بهره بردن از کلاوزویتس را نشان دهد و علاوه بر آن بتواند فلسفه‌ی کلاوزویتس را در پارادایمی نوین ادغام کند که با واقعیت جاری جنگ تناظر بیشتری دارد.

منابع:

Aron, Raymond. Clausewitz. Philosopher of war. Translated by Christine Booker and Norman Stone. London: Routledge, 1983.

Barth, Boris. Dolchstoßlegenden und politische Desintegration. Das Trauma der deutschen Niederlage im Ersten Weltkrieg 1914-1933. Düsseldorf: Droste, 2003.

Bendersky, Joseph W. "Schmitt's Diaries." In The Oxford Handbook of Carl Schmitt, ed. Jens Meierhenrich and Oliver Simons, 117-146. New York: Oxford University Press, 2017.

Clausewitz, Carl von. "Bekanntnisdenschrift [1812]." In Politische Schriften und Briefe, ed. Hans Rothfels, 80-118. München: Drei Masken Verlag, 1922.

Vom Kriege. Hamburg: Nikol, 2003 [1832]; Translated by Michael Howard and Peter Paret as On war. Oxford: Oxford University Press, 2007 [1976].

⁵² Clausewitz in the Twenty-First Century, ed. Hew Strachan and Andreas Herberg-Rothe (Oxford and New York: Oxford University Press, 2007).

Fleming, Colin M. Clausewitz's Timeless Trinity. A Framework for Modern War. Farnham: Ashgate Publishing, 2013.

Gat, Azar. "Clausewitz and the Marxists: Yet Another Look." *Journal of Contemporary History* 27/ 2 (1992): 363-382.

Girard, René and Chantre, Benoît. *Achever Clausewitz*. Paris: Carnets Nord, 2007; Translated by Mary Baker as *Battling to the end. conversations with Benoît Chantre*. East Lansing: Michigan State University Press, 2010.

Habermas, Jürgen. *Theorie des kommunikativen Handelns*. Frankfurt am Main: Suhrkamp, 1981; Translated by Thomas McCarthy as *The theory of communicative action*. Boston: Beacon Press, 1984.

Herberg-Rothe, Andreas. *Clausewitz's Puzzle. The Political Theory of War*. New York: Oxford University Press, 2007.

Liddell Hart, Basil H. *The Ghost of Napoleon*. London: Faber and Faber, 1933.

Meierhenrich, Jens and Simons, Oliver, eds. *The Oxford Handbook of Carl Schmitt*. New York: Oxford University Press, 2017.

Mouffe, Chantal, ed. *The Challenge of Carl Schmitt*. London and New York: Verso, 1999.

Münkler, Herfried. *Über den Krieg. Stationen der Kriegsgeschichte im Spiegel ihrer theoretischen Reflexion*. Weilerswist-Metternich: Velbrück Wissenschaft, 2008.

Pankakoski, Timo. "Containment and intensification in political war: Carl Schmitt and the Clausewitzian heritage." *History of European Ideas* 43/ 6 (2017): 649-673.

Paret, Peter. *Clausewitz and the state. The Man, His Theories, and His Times*. New York: Oxford University Press, 1976.

Rawls, John. *Political liberalism*. New York: Columbia University Press, 1993.

Rawls, John. *The law of peoples*. Cambridge: Harvard University Press, 1999.

Schmitt, Carl. "Clausewitz als politischer Denker. Bemerkungen und Hinweise." *Der Staat* 6/4 (1967): 479-502.

Schmitt, Carl. "Der Begriff des Politischen." *Archiv für Sozialwissenschaft und Sozialpolitik* 58 (1927):. 1-33.

Schmitt, Carl. *Der Begriff des Politischen*. Text von 1932 mit einem Vorwort und drei Corollarien. Berlin: Duncker & Humblot, 2009 [1932]; Translated by Georg Schwab as *The Concept of the Political*. Chicago and London: The University of Chicago Press, 2007 [1996].

Schmitt, Carl. *Der Leviathan in der Staatslehre des Thomas Hobbes*. Stuttgart: Klett-Cotta, 2015 [1938]; Translated by George Schwab and Erna Hilfstein as *The Leviathan in the state theory of Thomas Hobbes*. Westport: Greenwood Press, 1996.

Schmitt, Carl. *Die geistesgeschichtliche Lage des heutigen Parlamentarismus*. Berlin: Duncker & Humblot, 2017 [1923]; Translated by Ellen Kennedy as *The Crisis of Parliamentary Democracy*. Cambridge: MIT Press, 2000 [1988].

Schmitt, Carl. "Politik [1936]. " In *Staat, Grossraum, Nomos : Arbeiten aus den Jahren 1916-1969*, ed. Günter Maschke, 133-138. Berlin: Duncker & Humblot, 1995.

Schmitt, Carl. *Politische Theologie. Vier Kapitel zur Lehre von der Souveränität*. Berlin: Duncker & Humblot, 2009 [1922]; Translated by George Schwab as *Political Theology. Four Chapters on the Concept of Sovereignty*. Chicago and London: The University of Chicago, 2005 [1985].

Schmitt, Carl. *Theorie des Partisanen. Zwischenbemerkung zum Begriff des Politischen*. Berlin: Duncker & Humblot, 2006 [1963]; Translated by Gary L Ulmen as *Theory of the Partisan: Intermediate Commentary on the Concept of the Political*. New York: Telos Press Publishing, 2007.

Strachan, Hew and Herberg-Rothe, Andreas, eds. *Clausewitz in the Twenty-First Century*. Oxford and New York: Oxford University Press, 2007.

Teschke, Benno. "Carl Schmitt's Concepts of War: A Categorical Failure." In *The Oxford Handbook of Carl Schmitt*, ed. Jens Meierhenrich and Oliver Simons, 117-146. New York: Oxford University Press, 2017.

Watson, Alexander. *Enduring the Great War. Combat, Morale and Collapse in the German and British Armies, 1914–1918*. Cambridge: Cambridge University Press, 2008.